

## الدرس الرابع بگرد

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ  
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ  
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ  
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند. این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی<sup>۷</sup> می‌شناسند.

## الفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام از او دربارهٔ پسرش پرسید؛ و او گفت: این پسر است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز.

مفعول

مفعول مطلق تأکیدی

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

مفعول

معادل ماضی استمراری

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُجِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت درود بر آنها باد بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

<sup>۷</sup> ناشناخته شمردی

<sup>۸</sup> حالاً / حالاً: في الوقت الحالي، الآن

<sup>۹</sup> رَحَلَ: - عن المكان: از آن جای رفت / - الى المکان: به آن جای درآمد / - البلاد: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأُمَرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.<sup>۴۰</sup>

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس منبری برایش نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.<sup>۴۱</sup>

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مردی از اهل شام گفت:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجْرِ!؟»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرَعْبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ».

هشام ترسید که اهل شام او را بشناسند و به او همچون محبان (عاشقان) علاقه‌مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند)، پس گفت: «ای مرد، او را نمی‌شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بَد.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.» پس فرزدق گفت: «من او را خوب می‌شناسم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا؛<sup>۴۲</sup> سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَ طَأَّتَهُ  
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْجِلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ  
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ  
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

<sup>۴۰</sup> نَصَبَ: نصب کرد (متعدی، معلوم) - نُصِبَ: نصب شد (متعدی، مجهول)

<sup>۴۱</sup> كِبَارٌ ≠ صِغَارٌ مفردشان کبیر ≠ صغیر / أَكْبَرُ جمعهُ أَكْبَارٌ

<sup>۴۲</sup> الشَّامُ شامل چهار کشور کنونی: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می‌شود.

<sup>۴۳</sup> رَائِعٌ: عالی، استثنایی، زیبا، باشکوه، جالب، با عظمت، شگرف

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.  
و خانه [خدا] و مردم بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند.  
این فرزندی بهترین همهٔ بندگان خداست.  
این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است.  
و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.  
عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می شناسند.

### المعجم برگرد

إِذْ جَاءَ: ناگهان آمد اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءُ: دشت مکه يَبْنَمَا: در حالی که الْتَقَى: پرهیزگار جَهَرَ بِـ: آشکار کرد	الْحِلَّ: بیرون احرام رَحَلَ: کوچ کرد رَغَبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) العَرَبُ: عرب	الْعَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الْكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الْكَبِيرُ» الضَّغَارُ ≠ مَدَحَ: ستود نَصَبَ: برپا کرد، نصب کرد الْتَقَى: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا، گام
---	--	--

### حول النص برگرد

كَمَا أَكْتُبُ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ دُوسْتِي فَرَزْدَقَ بَهْ اَهْلِ بَيْتِ دَرُودِ بَرِ اَنَهَا بَادِ نَزْدِ خُلَفَايَ بَنِي اُمَيَّةَ چگونهُ بود؟ - فَرَزْدَقِ دُوسْتِي خُودِ رَا پَنَهَانِ مِي كَرْدِ.

۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - أَبُوهُ  
چهُ كُوسِي فَرَزْدَقِ رَا نَزْدِ اَمِيْرِ مَومِنَانِ آوَرْدِ؟ - پَدْرَش

۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فَرَزْدَقِ كِي دُوسْتِي وَ مَحَبَّتَشِ رَا بَهْ اَهْلِ بَيْتِ دَرُودِ بَرِ اَنَهَا بَادِ رَا أَشْكَارِ كَرْدِ؟ - وَاقْتِي هِشَامِ بِنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بَهْ حَجِّ رَفْتِ.

۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْبِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.  
فَرَزْدَقِ كَجَا مَتَوَلَّدَ شَدْ؟ وَ كَجَا زَيْسَتْ؟ - دَرِ مَنطِقَهْ اِي دَرِ كُؤَيْبِ مَتَوَلَّدَ شَدْ، وَ دَرِ بَصْرَهْ زَيْسَتْ.

۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.  
فَرَزْدَقِ دَرِ كَدَامِ دُورَهْ وَ عَصْرِي زَنْدُگِي مِي كَرْدِ؟ - دَرِ دُورَهْ اَمُوِي

۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ  
فَرَزْدَقِ نَزْدِ چهُ كُوسِي دَرِ شَامِ رَفْتِ؟ - نَزْدِ خُلَفَايَ بَنِي اَمِيَه

## بِرْگَرِدْ اِغْلَمُوا

### الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

■ چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِعْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر

■ مصدر «اِسْتِعْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید

■ نقش کلمه «اِسْتِعْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

■ این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَعْفَرْتُ» تاکید کرده است.

■ به مصدر «اِسْتِعْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهایی تأکیدی

مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.<sup>۴۴</sup>

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

■ دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّٰلِحِيْنَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

■ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان

می کند؛ مانند «اِسْتِعْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

### اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی

مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارَ الصّٰلِحِيْنَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

■ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی

به ترجمه مفعول مطلق نیست؛<sup>۱</sup> مثال:

تَجْتَهِدُ اُمُّ لَتَرْبِيَةَ اَوْلَادِهَا اِحْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ اِسْتِعْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

<sup>۴۴</sup> دقت کنید: در ترجمه فارسی «مفعول مطلق تأکیدی» از قیدهایی تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» کنار فعل استفاده می کنیم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجامِ فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافُ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجامِ فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافُ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

إِفْتَعَالَ، إِسْتَفْعَالَ، إِنْفَعَالَ، إِفْعَالَ، تَفْعِيلٌ، تَفَعَّلٌ، تَفَاعُلٌ، مُفَاعَلَةٌ؛ مثال:

باب	ماضی	مضارع	مصدر
تفعیل	عَلَّمَ	يُعَلِّمُ	تَعْلِيمٌ
تفعَّل	تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدُّمٌ
تفاعُل	تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارُفٌ
مُفَاعَلَةٌ	سَاعَدَ	يُسَاعِدُ	مُسَاعَدَةٌ

باب	ماضی	مضارع	مصدر
إِفْتَعَالَ	إِفْتَحَرَ	يَفْتَحِرُ	إِفْتِحَارٌ
إِسْتَفْعَالَ	إِسْتَحْدَمَ	يَسْتَحْدِمُ	إِسْتِخْدَامٌ
إِنْفَعَالَ	إِنْسَحَبَ	يَنْسَحِبُ	إِنْسِحَابٌ
إِفْعَالَ	أَرْسَلَ	يُرْسِلُ	إِرْسَالٌ

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند،<sup>۴۰</sup> آشنا شوید:

ماضی	مضارع	مصدر
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ
خَرَجَ	يَخْرُجُ	خُرُوجٌ
طَافَ	يَطُوفُ	طَوَافٌ
نَامَ	يَنَامُ	نَوْمٌ
عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْشٌ

ماضی	مضارع	مصدر
صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبْرٌ
ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذِكْرٌ
عَرَفَ	يَعْرِفُ	مَعْرِفَةٌ
رَغِبَ	يَرْغِبُ	رَغْبَةٌ
فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْحٌ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

<sup>۴۰</sup> مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری هستند که با مراجعه به معجم و کتب عربی قابل دریافت هستند.

### که اختیر نفسک: اِنْتخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمَطْلَقَ، وَ اذْكَرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الفعارج: ۵  
الف. قطعاً شکیبایی کن.   
ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكَرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأعراب: ۴۱  
الف. خدا را همیشه یاد کنید.   
ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴  
الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.   
ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵  
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.   
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

### که التمارین برگرد

#### ● التمرین الأول: عَيِّنِ الْعِبَارَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيبَةَ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا. <sup>۲</sup> الْمُفْتَنِي
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَ الْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. <sup>۳</sup> مَثَلٌ
- ۳- إِدْعَى <sup>۳</sup> الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَثَلٌ
- ۴- مَنْ سَعَى رَعَى <sup>۴</sup>، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. <sup>۴</sup> مَثَلٌ
- ۵- إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ هَلَكَ النَّمْلَةَ، أَنْبَتَ <sup>۵</sup> لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
- ۶- مَدَّ <sup>۶</sup> رَجُلٌكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. <sup>۶</sup> مَثَلٌ
- ۷- عِنْدَ الشَّدَائِدِ <sup>۷</sup> يُعْرِفُ الْإِخْوَانَ. مَثَلٌ

- 8 دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- 2 چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- 6 آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پرش سعدی
- 3 به جوئی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- 1 هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی

ز روباهی بپرسیدند احوال **4** ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار

هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان **5**

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی **7**

- ۱- اللَّئِيمُ: فرومایه ۲- مَرَدٌ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادْعَى: ادعا کرد ۵- رَعَى: چرید  
 ۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + الْمَنَامُ: خواب) ۷- الْأَحْلَامُ: رؤیایها «مفرد: الْحُلْمُ»  
 ۸- أَنْبَتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءُ: جامه = لباس، مَلْبَس  
 ۱۱- الشَّدَائِدُ: سختی‌ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»

۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.

هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی

۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا. الْمُتَمَتَّبِيُّ

اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می‌شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می‌کند.

چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی

۳- الْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَقَلٌ

عاقل خانه‌اش را روی صخره و نادان خانه‌اش را روی شن می‌سازد.

به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی

۴- ادْعَى التَّغْلَبَ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّنْبُ مَقَلٌ

روباه چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم

ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار

۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَقَلٌ

هر کس برود می‌چرد و هر کس بخوابد رویایها می‌بیند.

هر که رَوَد چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان

۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَقَلٌ

هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می‌رویاند.

آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی

۷- مَدَّ رَجُلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَقَلٌ

پایت را به اندازه جامه‌ات، دراز کن.

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوَانُ. مَقَلٌ

دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

● **التمرین الثانی: برگرد**

■ **أ. عَيَّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.**

■ **ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.**

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ لِحِكْمَتِهِ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَابِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلتَّوَّاضِعِ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ لِلتَّكَبُّرِ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
جَعَلَ : وَضَعَ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷  
هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشتن شایسته‌تر است.

◆ **أ. اسْمَ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مُعَلِّمٌ، مُؤَدِّبٌ) / اسْمَ الْمُبَالِغَةِ: (الْجَبَابِ) / اسْمَ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)**

◆ **ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ/ الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَابُ: صفت / التَّوَّاضِعُ: مفعول / الْجَهْلُ: مضاف الیه**

**نَفْسٌ: مفعول / لِلنَّاسِ: جارّ و مجرور / نَفْسٌ: مضاف الیه/ مُعَلِّمٌ: مبتدا/ أَحَقُّ: خبر/ الْإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ/ النَّاسِ: مضاف الیه**

● **التمرین الثالث: عَيِّنِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ؛ ثُمَّ تَرَجِّمَهُ. برگرد**

۱- مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد):	● يَتَذَكَّرُ	○ يَذْكُرُ	○ يَذْكُرُ	● به یاد می‌آورد
۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	○ عِلْمٌ	● تَعْلِيمٌ	○ تَعْلُمٌ	● یاد دادن.....
۳- ماضی مُجَالَسَةٌ (همنشینی کردن):	○ جَلَسَ	○ أَجْلَسَ	● جَالَسَ	● همنشینی کرده
۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	○ تَقَطُّعٌ	● انْقِطَاعٌ	○ تَقَاطَعٌ	● بریده شدن.....
۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	● تَقَرَّبَ	○ قَرَّبَ	○ اقْتَرَبَ	● نزدیک شو.....
۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	○ يُفْعِدُ	● يَتَقَاعَدُ	○ يَفْتَعِدُ	● بازنشست می‌شود
۷- امر مَتَنَعَ (خودداری می‌کنی):	○ اِمْنَعُ	○ مَانِعٌ	● اِمْتَنِعْ	● خودداری کن
۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند):	○ اَخْرَجَ	○ تَخْرَجُ	● اسْتَخْرَجَ	● خارج کرد.....
۹- وزن اسْتَمَعَ:	● اسْتَفْعَلَ	○ اسْتَفْعَلَ	○ انْفَعَلَ	● حروف اصلی: س م ع
۱۰- وزن انْتَهَرَ:	● انْفَعَلَ	○ انْفَعَلَ	○ اسْتَفْعَلَ	● حروف اصلی: ن ظ ر



● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. برگرد

۱- الْحَجَّاجُ ..... مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.

يَطْرُقُونَ  يَطْرُدُونَ  يَطْبَحُونَ  يَطُوفُونَ

حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).

۲- لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ ..... أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ.

الزُّبْدَةُ  الزُّبْدَةُ  الزَّلُّ  الزَّيْتُ

اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.

۳- ..... كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.

عِنْدًا  جَانِبًا  بَيْنَمَا  بَيْنَ

(در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.

۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ ..... إِيْرَانِ.

عُشْبٍ  عَلِمَ  عَرَبِيَّةً  عَبَاءَةً

برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.

۵- الْحَاجُّ ..... الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.

اسْتَعَانَ  اسْتَمَعَ  اسْتَطَاعَ  اسْتَلَمَ

بیشتر بدانیم: «استعان (ع و ن) و استطاع (ط و ع)» از باب استفعال و «استمع (س م ع) و استلم (س ل م)» از باب افتعالند.

حاجی حجر الاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

● التمرین الخامس: للتَّرْجُمَةِ. برگرد

(هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می دانی که؟

۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ ١ عَظِيمٍ حَوْلَهَا! مغولها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند!

۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللِّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ٢ كَثِيرًا! تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد!

۳- ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ٣! نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می شود!

۴- ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ٤! خفاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند! (قادر به پرواز است)

۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيباً؟!  
تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است!؟

۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً<sup>صفت</sup> ° السَّاسَانِيْنَ؟!  
تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود!؟

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانِدَا<sup>۱</sup> عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنْ الْقَارِ؟!  
اندازهٔ خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است!؟

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ<sup>۷</sup>؟!  
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد!؟

۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ<sup>۸</sup> السَّلَامِ؟!  
برگ زیتون نماد صلح است!؟

- .....
- |   |   |  |
|---|---|--|
| ۱- السُّور: دیوار   | ۲- الدَّارِجَة: عامیانه                 | ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: موادّ آرایشی |
| ۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن                                       | ۵- العَاصِمَة: پایتخت «جمع: العَوَاصِم» | ۶- دُبُّ الْبَانِدَا: خرس پاندا        |
| ۷- الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد» | ۸- الرَّمَز: نماد، سمبل «جمع: الرموز»   |  |

### ● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ. بِرْكَرِدْ

#### السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ نَفْسَهُ - هُ عِنْدَ الْجَفَافِ<sup>۱</sup> فِي غِلَافٍ<sup>۲</sup> مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهُوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي ائْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَدْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اِحْتِفَاءِ قَبْلِ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفَرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ<sup>۳</sup> لِصَيْدِهِ.

- .....
- ۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغِلَافُ: پوشش ۳- الْجَافُ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می‌کند؛ سپس بیش‌تر از یکسال بطور عمیق می‌خوابد (خوابی ژرف‌ناک فرو می‌رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر- می‌برد (زندگی می‌کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می‌روند و خاک خشک را برای صید آن می‌کنند (می‌کاوند).

<sup>۴۶</sup> نکته: «لیست» جمله بعد از نکره وصفیه نیست چون بکماء اسم معناست و صفت نمی‌پذیرد؛ بکماء، خبر اول آن و لیست، خبر دوم آن است.

◆ نَفَسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةً: مجرور به حرف جرّ / احتیاج: مفعول مطلق نوعی / الْمَطَرُ: مضاف الیه / خُرُوجًا: مفعول مطلق نوعی / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَافُ: صفت

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. برگرد

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح: ۱

بی‌گمان برای تو بطور آشکار فتح کردیم. (فتوحی آشکار کردیم)  
فَتْحًا: مفعول مطلق نوعی / مُبِينًا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإنسان: ۳۳

در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. فولادوند (قطعاً نازل کردیم)  
الْقُرْآنُ: مفعول به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدْبِ». الإمام علي عليه السلام

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.  
الْأَدْبُ: مجرور به حرف جرّ

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می شود.  
كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جارّ و مجرور / الْعِلْمُ: مستثنی

۵- يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.  
الْبَخِيلُ: فاعل / عَيْشَ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءِ: مضاف الیه / مُحَاسِبَةَ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءِ: مضاف الیه

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنُ الْمُرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ. (=) (≠) برگرد

کلمات	ترجمه	کلمات	ترجمه
۱- سُهولةٌ .. ≠ .. صُعوبَةٌ	آسانی ≠ سختی	۹- كِسَاءٌ .. = .. لِبَاسٌ	لباس، جامه
۲- إِخْتِفَاءٌ .. ≠ .. ظُهُورٌ	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	۱۰- حَيَاةٌ .. = .. عَيْشٌ	جان، زندگی
۳- إِسْتِطَاعٌ .. = .. قَدْرٌ	توانست	۱۱- سَلَامٌ .. = .. صُلْحٌ	صلح، سلامتی
۴- وَاثِقٌ .. = .. مُطْمَئِنٌّ	مطمئن	۱۲- بُنْيَانٌ .. = .. بِنَاءٌ	ساختمان
۵- فَرِحَ .. = .. مَسْرُورٌ	شادی	۱۳- رَخِصٌ .. ≠ .. غَلَا	ارزان شد ≠ گران شد
۶- نَزُولٌ .. ≠ .. صُعُودٌ	فرود آمدن ≠ بالا رفتن	۱۴- أَعَانَ .. = .. نَصَرَ	یاری کرد
۷- غِذَاءٌ .. = .. طَعَامٌ	خوراک	۱۵- سَهْرٌ .. ≠ .. نَامٌ	شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید
۸- ضَاقَ .. ≠ .. اتَّسَعَ	تنگ شد ≠ فراخ شد	۱۶- دَارٌ .. = .. بَيْتٌ	خانه

ملتمس دعای خیر: منصوره خوشخو